

هنر اسلامی

گفتگو با ایرج اسکندری، نقاش معاصر

هنر مند باید

بیدار گر

روح انسانها باشد

در بازشناخت پرداخت های هنری پس از انقلاب اسلامی، معیارهای جدیدی ظاهر می شوند که خط مشی اساسی و روند تفکر هنرمندان وابسته به این حرکت عظیم اجتماعی را مطرح می سازد. این تفکر، لامحاله با تعهدی خاص همراه است و هنرمند را بر آن می دارد تا هنر خویش را در راستای تعهدات انسانی خویش قرار دهد. در این بازتاب، گرچه جامعه هنری ایران - پس از انقلاب اسلامی - در تلاش دست یافتن به خواسته های خود، بطور مقطعی و کوتاه مدت، درگیر چگونگی پرداخت و نحوه تبلیغ اهداف اسلامی خود می گردد، اما سرانجام، با راه یابی به اصول و قواعدی که طی آن بتواند به مقاصدش نائل آید، راه خود را می یابد و از هنر خود به مثابه راهنما در مسیر تعهدات الهی خویش سود می جوید. جامعه هنری ایران، پس از انقلاب اسلامی، شاهد چنین تحولی و نیز شاهد ظهور



نگردید؛ پس روی فرانسه گذارد. اما چندی بعد، انقلاب اسلامی زمینه ساز بازگشت او به ایران شد.

اسکندری، پس از انقلاب اسلامی، سوای پرداختن به نقاشی و همکاری با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در جهت ایجاد فضای جدید هنری، به تدریس در دوره فوق لیسانس دانشکده هنرهای تزئینی پرداخت و در جریان تعطیل موقت دانشگاه‌ها در طول انقلاب فرهنگی، به خدمت سربازی رفت و عهده‌دار تبلیغات عقیدتی-سیاسی نیروی زمینی گردید و پس از آن مجدداً به تدریس طراحی و نقاشی در دانشکده هنرهای تزئینی مشغول شد.

اسکندری که هم‌اینک سرپرست گروه تجسمی دانشکده الزهرا و عضو گروه نقاشی درحوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی است، تاکنون دریا نژده نمایشگاه جمعی شرکت جسته و دو نمایشگاه فردی

هنرمندانی بوده است که در تحلیل و تعلیم بینش اسلامی، در خدمت این تحول و تعهد قرار می‌گیرند که از آن میان می‌بایست به ایرج اسکندری - نقاش - اشاره کرد.

اسکندری در سال ۱۳۳۵ در کاشمر متولد شد و از همان کودکی، با کار در کارگاه نقشه کشی قالی، با این هنر سنتی مألوف گردید. اما طرح‌های تجربی قالی و مغایرت آن با طبیعت ملموس، نتوانست تمنیات هنری او را پاسخگو باشد.

اسکندری با پرداختن تلویحی به طراحی نقشه قالی، دوره تحصیلات متوسطه را در مشهد گذراند و در سال ۱۳۵۳، پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی، به دانشکده هنرهای تزئینی راه یافت و برای طی دوره فوق لیسانس به رشته مرمت آثار باستانی روی آورد و مرمت آثار باستانی نیز همچون طرح‌های تجربی قالی، زمینه مناسبی برای بیان احساساتش

نیز از آثارش را در معرض دید و قضاوت قرار داده است.

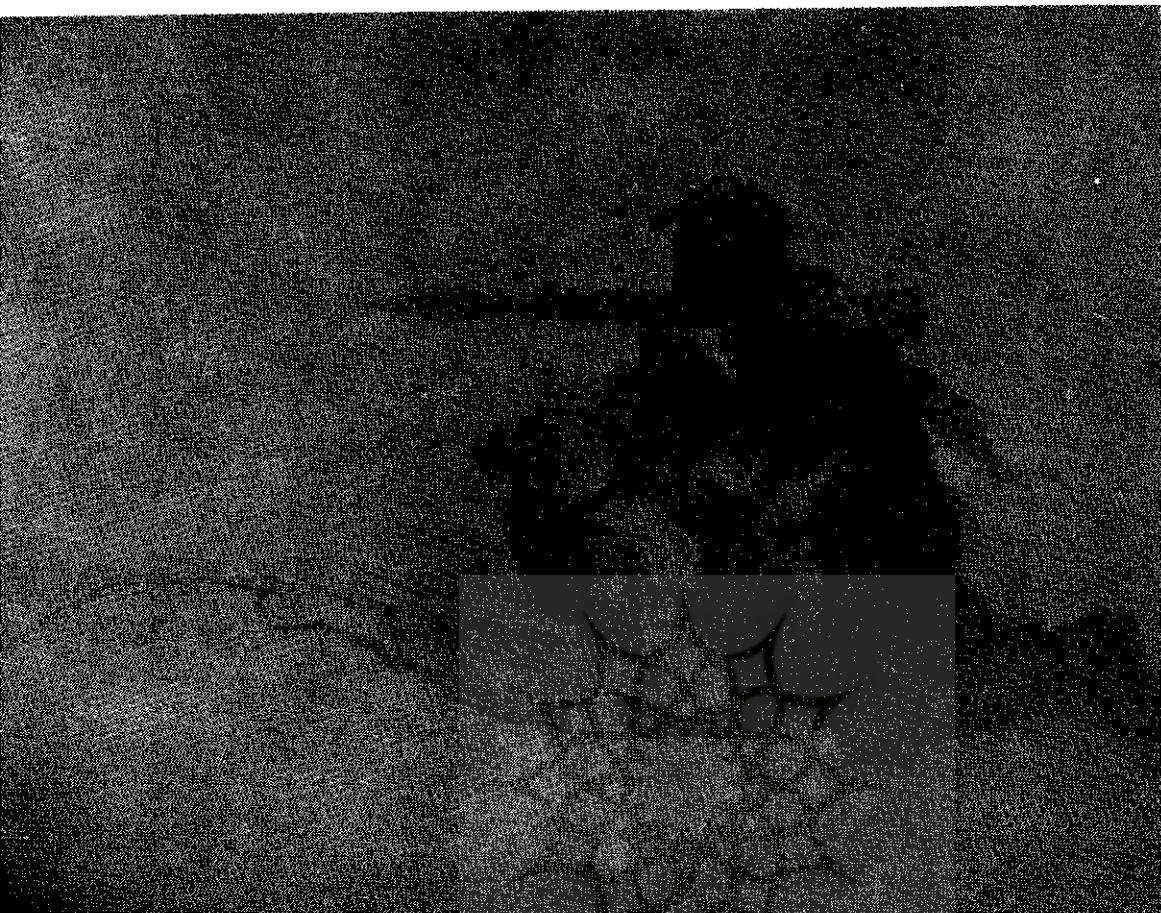
شما تا چه حد خودتان را ملزم به پژوهش و مطالعه درباره هنر در دوران اسلامی ایران دانسته‌اید؟ اصولاً برداشت شما بعنوان یک نقاش مسلمان و متعهد درباره ارزشهای هنر اسلامی و سنتی ایران چیست؟

● قاعدتاً هر هنرمندی برای ارائه برداشتهای نوین در هنر، باید به تاریخ برگردد، و برای بنده بعنوان کسی که سعی دارد برای اسلام قلم بزند، پژوهش در هنر اسلامی یک امر ضروری است و خود را ملزم به مطالعه آن می‌دانم و اگر بتوانم گوشه‌هایی از آنچه را که تا کنون خلق شده است، دریابم، کار زیادی کرده‌ام. در این مقوله بحث فراوان رفته و نظرم بر این است که هنر در دوران مختلف تسلط اسلام بر جوامع، صور گوناگون به خود گرفته، اما در معنا تنها به یک امر توجه داشته

است و آن، ارائه قدرت لایزال خداوندی است. در ابتدای تکوین جامعه اسلامی نمازخانه، محوطه ساده‌ای محصور در دیواره‌هایی از حصیر بود. خانه خدا که بدست حضرت ابراهیم ساخته شد، یک مکعب ساده بود، که بعدها اطراف آن به شکل دیگری ساخته و تزئین شد. نخستین نمونه معماری اسلامی، پس از قبة الصخره، مسجد جامع دمشق با طرح مستطیل و ایوانهای جانبی و شبستان و طاقنماست که در آن موزائیک بیزانسی نقش دارد که باز هم بعنوان نمونه‌ای از هنر اسلامی مشهور است. در قرن دوم هجری، نقوش گچ‌بری به بناهای مسلمانان راه یافت و در قرن پنجم، در مصر، تزئین مساجد با کاشیکاری و مقرنس کاری و گنبدسازی به شیوه ایرانی باب شد. در اسپانیا هم هنر اسلامی به گونه دیگریست. در ایران بناهای مسلمانان با طاقهای سکنج دار و گنبدهای ضریبی آجری مرسوم شد. در هندوستان بنای معروف تاج محل نمونه دیگری از هنر







پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



رتال جامع علوم انسانی

اسلامی است. علاوه بر نوع هنر در اقلیم‌های مختلف، در ادوار گوناگون در تاریخ هنر ایران، ما شاهد نمونه‌های مختلف هنری در دوران اسلامی هستیم.

تمام این نمونه‌ها گواه این نظر است که سلیقه هنرمندان و شرایط اقلیمی در بوجود آمدن شکل هنر اسلامی موثر بوده است، همانطور که امروزه شاهدیم که هنر دوران انقلاب اسلامی ما شکل متفاوتی با آنچه در گذشته داشته، بخود گرفته است. در قدیم، مصور کردن جانداران موجب اشکال شرعی بود، در حالیکه امروزه تصویرسازی امری جایز شمرده می‌شود و موسیقی و تئاتر و سینما نیز شکل متفاوتی در جهت اهداف الهی بخود می‌گیرد.

پس هنر اسلامی در صورت، تابع وجه مشخص و چهارچوب معینی نیست، بلکه در معناست که شکلی واحد بخود می‌گیرد.

در مورد بخش دوم سؤال که در خصوص ارزش‌های هنر اسلامی و سنتی ایران است، باید عرض شود که از بدو پیدایش تفکر اسلامی در ایران، آثار هنری ارزشمندی توسط صنعتگران و هنرمندان گمنام خلق شده است که هر کدام دارای ویژگیهای خاصی است. اما آنچه که باید بدان اشاره شود، اینست که تمامی این آثار در خدمت تحلیل و تعلیم بینش اسلامی و رسیدن به ذات اقدس احدیت است. اگر بصورت کاشی کاری در می‌آید، در خدمت مسجد است که جای سجده بردرگاه خداوند است؛ اگر بر قرآن نقش می‌بندد، باز در خدمت کلام الهی است؛ و اگر بر بوم می‌نشیند، نشانگر قدرت ذاتی هنرمند است که عشق خدا را در سینه دارد.

بنابراین ارزش هنر اسلامی، در ارائه نشانه‌های وجود خدا خلاصه می‌گردد و کار هنرمند مسلمان، طرح تصاویری است که نشان از قامت زیبای «او» دارد. مسیر عروج الی الله به هنر اسلامی مزین است و هنرمند مسلمان خادم معراج است. بقول مولانا نقش ظاهر بهر نقش غایب است.

هنر سنتی ایران هم جدای از این مقوله نیست.

با توجه به ارزیابی موجز و فشرده شما درباره هنرهای اسلامی و تطورات و تحولات آن در طی قرون، انقلاب اسلامی به عنوان مقطعی دیگر در راستای حیات خود، موجب دگرگونی در موازین مختلف، منجمله موازین هنر می‌شود. شما این دگرگونی‌ها و تحول نقاشی معاصر ایران را بعد از انقلاب اسلامی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● آنچه که مسلم است، سیاست حاکم بر هر جامعه، سعی بر اشاعه فرهنگ منطبق بر موازین خود را دارد. در نظام شاهنشاهی آنچه که تحت عنوان فرهنگ و هنر رواج داشت، نوعی از هنر در جهت تحکیم نظام سرمایه‌داری وابسته بود، نوعی از هنر رواج داشت که به همه جا ختم می‌شد إلا به تحکیم نظام الهی. از نیهلیسم اروپایی گرفته تا پاپ آرت آمریکایی و حتی فلسفه مادی شرق هم برای آن خطری ایجاد نمی‌کرد که این اواخر در بین روشنفکران رواج یافته بود. اما از آنجا که لفظ هنر در دوران ستمشاهی در انحراف فرهنگی، اخلاقی خلاصه می‌شد، لذا کمتر مسلمانی بخود جرئت می‌داد که به سمت این حرفه برود، و اگر می‌رفت، یا از اصول خود عدول می‌کرد، یا امسکان ارائه آن را نمی‌یافت. هنرمندی که کارش را ارائه ندهد رشد نمی‌کند. پس جامعه مسلمان از لحاظ وجود هنرمند متعهد به اسلام تقریباً بدون پشتوانه شد.

در انقلاب، ما با اندیشه و تفکر والایی از فلسفه و عرفان مواجه می‌شویم که برای اشاعه آن به تکنیک بالایی در هنر نیازمندیم؛ چرا که اگر اندیشه‌ای قوی با تکنیک ضعیف ارائه شود، بُرد لازم را نخواهد داشت.

ما پس از انقلاب با خلاء هنرمند مواجه شدیم. حرف برای گفتن زیاد بود، اما تکنیک ضعیف مانع گفتار هنرمند می‌گردید. لذا تبلیغات مادچار نقص شد و همیشه هم از جانب هنرمندان منحرف و ملحد ضربه‌های فرهنگی بر ما وارد می‌گردید. اما اینجا نباید از واقعیت

دور شد؛ چرا که انقلاب در جریان وقوع، همیشه دچار آشفتگی و دستپاچگی است و آثاری که بوجود می آید، طبعاً فاقد تکنیک قوی و گاهی اوقات متأثر از هنر بیگانه است. اما امروزه با تحکیم انقلاب اسلامی و طبعاً جا افتادن اندیشه سالم اسلامی و آشنایی هنرمندان نوپا با مفاهیم عمیق انسانی-الهی اسلام، آثار ارزنده ای در زمینه هنرهای تجسمی بوجود آمده که حاکی از دمیدن سحر است.

شما بعنوان هنرمندی که در حیطه سازمان هنری و نویناد حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی فعالیت دارد، چگونه فعالیت های هنری تان را آشکار و مشخص ساخته اید؟

● حوزه برای ارائه کار هنرمندان مسلمان و اعضای خویش، بلندگوهای از قبیل انتشارات، سینما، تئاتر و گالری در اختیار دارد که بنده اولین مجموعه از آثارم را در خانه سوره در تاریخ آذرماه ۶۵ بنمایش گذاشتم و هم اینک در فکر انتشار یک کتاب از مجموعه طراحی هایم هستم.

آیا شخصیت درونی هنرمند و آن خویشن اصیل و حقیقی او مستهلک در شرایط اجتماعی است یا استقلال دارد؟ اگر استقلال دارد آن خویشن اصیل چیست؟

● باید عرض کنم که شخصیت درونی هنرمند نه مستهلک در شرایط اجتماعی است و نه مستقل از روابط جامعه خویش؛ هنرمند از جامعه خویش که عینیت دارد، بعنوان زیرساخت برداشتهایش از وجود استفاده می کند، آن را با ذات الهی تلفیق نموده و بدینسان طبیعت جدیدی را می آفریند؛ طبیعتی که زائیده احساسها و اندیشه اوست. او بعنوان خلیفه خدا در روی زمین، بعنوان کسی که رسالتی برعهده دارد، نمی تواند مستقل باشد و مستقل عمل کند. شخصیت هنرمند مسئول نمی تواند منشاء لذت بی قید و بند و یا ارضای نیازهای صرفاً هنرشناسانه و یا تبلیغات اجناس مصرفی

باشد. او تجلی بخش زیباشناسانه ای از خلقت خداوندی و زیبایی خدادادی است.

هنرمند مسلمان بعنوان یک شخصیت اصیل، باید روی دو پای خویش بایستد و از سرچشمه اصیل فرهنگی خویش تغذیه کند. باید از غرق شدن بی اراده در ارزشها و قالبهای وارداتی، بخود بازگردد. بازگشت بخود در اینجا بمعنی بازگشت به سنتهای بومی و بدوی، به سنتهای منجمد و احیای خرافه ها نیست، بلکه آن خویشن اصیل بمعنای دمیدن روح سازنده و فعال و پیشرو است؛ نه به معنای بازگشت به مسائل مردم و منقضی شده برحسب زمان و ضرورت، که هنرگیز از واقعیت محسوس است و هر چه از واقعیت عینی فاصله می گیرد و از پسند «عقل رایج» دورتر می شود، زیاتر و گیراتر می شود، هنرمند از طبیعت می گریزد و به ماوراء الطبیعه فکر می کند. هنرمند باید به تجرید فکر کند، باید روح مطلق ناخودآگاه را در انسان بیدار کند. این یعنی خدا را شناختن. مولانا می گوید:

گفتند: یافت می نشود جسته ایم ما

گفت: آنکه یافت می نشود آنم آرزوست
پس خویشن اصیل که هنرمند بدنبال آن است
همان است که یافت می نشود یا مشکل یافت می شود.

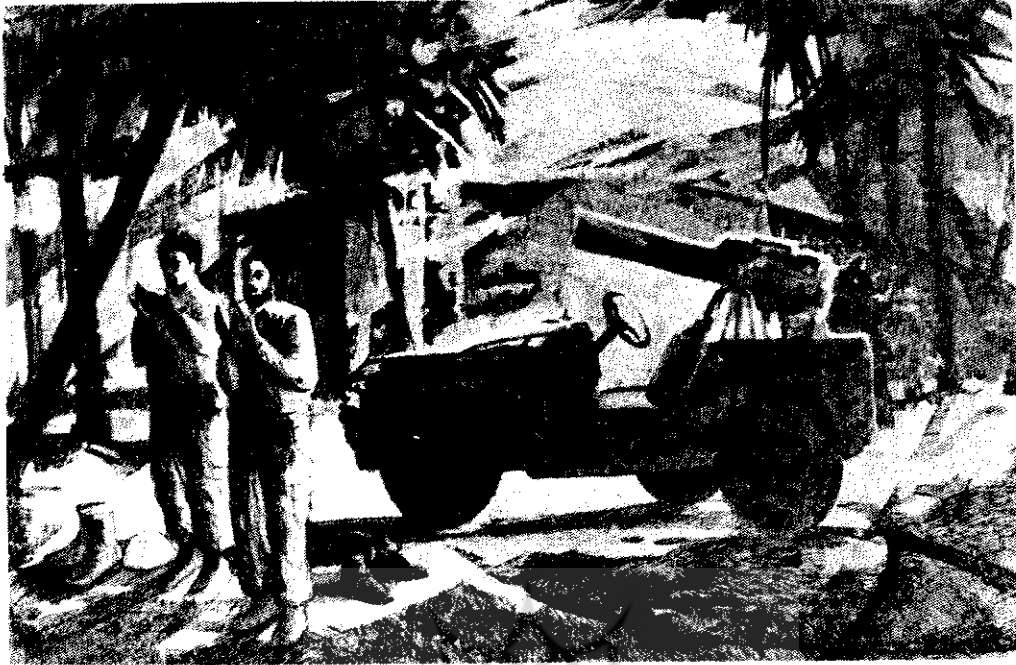
ارتباط هنر با حقیقت ثابت و لایتغیر که در همه ادوار و احوال تجلی داشته است، چیست؟

● همانطور که در جواب سوال قبلی اشاره کردم، هنر یعنی دور شدن از واقعیت عینی و محسوسات در چهارچوب آنچه که هست، و نزدیک شدن به آنچه که نیست و یا دیده نمی شود؛ اینجا یعنی خدا را شناختن. وقتی علم و تجربه علمی پایش لنگ می شود، پای هنر بمیان می آید و حقیقت ثابت و لایتغیر تجلی می یابد. هنر دست انسان را می گیرد تا او را از احساس غربتی که در طبیعت به او دست داده، رهایی بخشد و به خدا نزدیک کند.

ارتباط هنر با صورت (Form) هنری چیست؟



کتابخانه و اسناد مجلس
پارک جامع علم و فناوری



اصفهان با تمام شکوه و عظمت هنری که دارد، در رساندن پیام اسلامی، هنری به دنیا در مقابل حسینیه جماران با دیوار گلی، ناتوان است؛ بخاطر آنست که اولی، بار پیام صفوی را بردوش دارد و دومی برداشتی نو و دیدی نوین از اسلام را مطرح می‌کند. امروز دنیا پیام اسلام را از دیوار گلی حسینیه جماران بیشتر درک می‌کند تا دیوارهای کاشی کاری دوره صفویه.

آن سبک و صورت هنری که با تفکر دینی در ارتباط قرار می‌گیرد، چیست؟

● از آنجا که هنر تجلی قدرت آفریدگاری انسان در جبران و تزئین و ادامه هستی است، بنابراین، طرح آن در محدوده اشکال طبیعی نمی‌گنجد. هر شیوه‌ای که بتواند این احساس را بازگو نماید و با تفکر دینی ارتباط برقرار کند، می‌تواند شیوه مناسبی باشد و از آنجا که تفکر دینی در اندیشه رسیدن به حیات معقول است و این حیات در ظرف خاصی نمی‌گنجد، بنابراین صورت تجلی آن هم قاعده پذیر نیست.

آیا یک صورت هنری بخصوص با یک هنر بخصوص مرتبط نیست؟

● مولانا می‌گوید: نقش ظاهر، بهر نقش غایب است.

در اینجا ظاهر و غایب باید ارتباطی با یکدیگر برقرار نمایند تا ظاهر یا بقولی صورت، بتواند حرف معنا را بزند. در اینکه هماهنگی ظرف و مظروف باید حفظ شود، شکی نیست و نوع آن برمی‌گردد به جهان بینی هنرمند از وجود؛ یعنی تفکر ماتریالیستی، اعتقاد به بیان عینی از واقعیت دارد، اما تفکر الهی، واقعیت را زیرساخت برداشت‌هایش از وجود برای رسیدن به خدا می‌داند و در چهارچوب بیان عینی (رنالیستی) هم می‌تواند نباشد و از سبک خاصی هم پیروی نکند. شاید با کوبیسم بتوان حرف اسلام را زد و چنانچه به فلسفه کوبیسم واقف شویم، می‌بینیم که کوبیسم هم بنوعی دنبال آن چیزی می‌گردد که عینیت ندارد، ولی وجود دارد.

بنده مثالی کاملاً محسوس می‌زنم: مسجد شاه

دالی، پیکاسو، شاگال، ماتیس و امپرسیونیستها در تلاش عینیت بخشیدن به برداشتهایشان از واقعیت بوده‌اند و اعتقادشان بر این است که ما داریم واقعیت را ترسیم می‌کنیم؛ مثنیها از دید پیکاسو واقعیت این است که بروز یافته و از دید سالوادور دالی آن صورتی که شاهد هستیم، از دید فوویستها، جوهره رنگهای طبیعت واقعیت دارد.

بنده هم اعتقادم بر این است باید در چهارچوب واقعگرایان باشم. اما این واقعگرایی، دلیل بر طرح صورتهای تا حد پسند رایج نیست؛ چرا که هنرمند وقتی هنرمند است که بتواند خود را از قید آنچه که هست رهایی بخشد و به آنچه باید باشد نزدیک سازد و ممکن است حاصل کارش باب طبع عامه نباشد، ولی درست باشد.

تاریخچه حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی و

ضرورت پایگیری حوزه به چه لحاظ است؟

● تاریخچه حوزه از بدو شکل گیری انقلاب اسلامی است. در ابتدا شکل حوزه به صورت فعلی نبود، عناوین دیگری داشت. جمعی هنرمند با اعتقاد اینکه باید در چهارچوب اسلام قلم زد و با احساس مسئولیتی که می‌کردند گرد هم آمده و تشکلی را بوجود آوردند، و بنده چون از بدو تشکل حوزه در این جمع نبوده‌ام لذا نمی‌توانم آنطور که باید نحوه تشکل و جزئیات پایگیری آن را برای شما تشریح کنم. اما این را باید عرض کنم که تشکل همیشه عامل ترقی است.

قطره دریاست اگر با دریاست

ورنه او قطره و دریا دریاست

با این تفکر است که عده‌ای از جوانان مسلمان معتقد به هویت اسلامی انقلاب گرد آمده — بدور از هر گونه اندیشه مقام پرستی و عنوانهای دیگر — دارند برای این انقلاب کار می‌کنند و این جمع از ارزش ویژه‌ای برخوردار است که مسئولین باید به آن بها داده و آنرا تقویت نمایند.



از آنجائی که شما خود را — برای ارسال

پیامتان — محدود در چهارچوبی خاص نمی‌کنید و از هر امکانی برای تبیین تفکر و اندیشه خود سود می‌جوئید، آیا دست یازیدن به شیوه‌هایی که مورد شناخت عموم مردم نیست، باعث نمی‌گردد که هنر شما در انزوا قرار گیرد و پیامتان نتواند آن برد لازم را داشته باشد؟

● در تاریخ سراغ ندارید که هیچ هنرمندی خود را در

چهارچوب و سبک خاصی محدود و عنوان کرده باشد.

اگر سبک کوبیسم به پیکاسو اطلاق می‌شود و یا

امپرسیونیسم به امپرسیونیستها، این عنوانی نیست که خود

نقاش به خود نسبت داده باشد و یا شاید اصلاً آنرا قبول

نداشته باشد. هنرمند برداشتهایش از وجود را در

چهارچوب سلیقه‌اش مطرح می‌کند، و منتقد است که آن

را در چهارچوب سبکهای موجود ارزیابی و تحلیل

می‌کند.

قاعدتاً هر هنرمندی اعتقادش بر این است که کاری

که انجام می‌دهد، بازتاب واقعیت است. سالوادور